

به خاک سپردن مسیو چلیتو

روزهای آدینه و شنبه (بیست و هفت و بیست و هشتم شهریور = ۲۱ و ۲۲ شعبان) جنگی برنخاست. شب یکشنبه جنگ های سختی در سوی خیابان می رفت. درباری اردبیلی می نویسد: «از صدای توپ و تفنگ تا صبح نتوانستیم بخوابیم. محشر غریبی راه انداخته بودند. تا دمیده ی صبح صدای تفنگ می آمد». می نویسد: «راه باغمیشه را مجاهدان سد نموده تردد احدی ممکن نیست. جمعی از اهل شهر به باغ آمده اند. شاهزاده، جوادخان حاجی خواجه لو را به باغمیشه مأمور فرمود هر طور است راه مترددین باز و موانع را از پیش بردارد». در این روزها گفت گو از بازگشت سپاه ماکون می رفت، که اقبال السلطنه با دستور محمد علیمیرزا دوباره نیرو به آن ها افزوده و بازگردانیده، و آن ها هم چنان دبه ها را آتش می زنند و پیش می آیند. نیز در این روزها نان کمیاب گردیده به خاندان هایی سخت می گذشت.

روز دوشنبه سی ام شهریور (۲۴ شعبان) داستان هایی در کار رخ دادن می بود. از یک سو در سوی پل سنگی سواران (همان سواران حاجی خواجه لو گویا) پیش آمده با خیابان جنگی می رفت که سه ساعت کمابیش بر پا می بود، تا سواران نومید شده بازگشتند، و از دوسو کسان بسیار کشته شدند.

از یک سو امروز عین الدوله به شهر التیماتوم چهل و هشت ساعته فرستاده و کسانی را نیز به باغ خواسته بود که با زبان پندهایی دهد، که داستان آن را خواهیم نوشت.

در آن میان در یک سوی شهر یک نمایش باشکوه بی مانندی می رفت و مشروطه خواهان کشته ی یکی از گرجیان را با پاس و پذیرایی که تا امروز مانندش دیده نشده

بود به گورستان می بردند. این یکی از داستان های شنیدنی است که مشروطه خواهان تبریز، در میان آن همه گرفتاری ها، خود را نباخته هر کاری را که می بایست و می شایست به انجام می رسانیدند.

چنان که گفتیم مسیو چلیتو که یکی از سردستگان گرجیان و از بمب اندازان ایشان می بود، روز آدینه بیستم شهریور (۱۴ شعبان)، در گرماگرم جنگ با یک بمبی که به دیوار خورد و ترکید سخت زخمی گردید و در بیمارستان می خوابید تا دیروز یکشنبه به درود زندگی گفت.

آزادی خواهان از مرگ آن میهمان ارجمند انده ناک شدند و از دست دادن چنان یابوری افسوس خوردند، و امروز که جنازه ی او را به خاک خواستندی سپرد به یک نمایش باشکوهی برخاستند. بدین سان که مردم در ارمنستان و لیلوا که سر راه می بود گرد آمدند، چندان که کوچه ها همه پر گردید. در پشت بام ها هم زنان و فرزندان به انبوهی گرد آمدند. نیز یک دسته از مجاهدان که توانسته بودند به سنگر نروند، در سر راه از این سو و آن سو به رده ایستادند.

از آن سوی چون جنازه را از بیمارستان بیرون آوردند نخست بیرق سه رنگ ایران را به جلو انداخته در پشت سر آن هزار تن از مجاهدان - هر چهار در یک رده - تفنگ ها را سرازیر گردانیده، با یک دسته ی موزیک روانه شدند، پس از ایشان جوانان ارمنی با طاقماهایی از گل به دست هاشان سرود خوانان راه افتادند، و پس از آنان دسته های انبوهی از مسلمان و مسیحی جنازه را دنبال می کردند. در سر راه در چند جا گفتارهایی به ترکی و ارمنی خوانده شد و پیکره ها برداشته گردید، و با این شکوه و پذیرائی او را تا به گورستان رسانیدند و به زیر خاک سپاردند.

در روزنامه ی ناله ی ملت می نویسد:

«الحق و الانصاف که آذربایجان نه، بلکه تا بوده جنازه ی احدی را از بزرگان و اشرف و رجال مملکت بدین وضع و ترتیب و عزت و اجلال حمل ننموده و در حق هیچ یک از شهدای حریت این احترام فوق العاده را مرعی نداشته اند...».

شب سه شنبه دو ساعت از شب گذشته به یک بار از همه ی سنگرهای دولتیان از سر خیابان گرفته تا امیرخیز شلیک و جنگ آغاز گردید و تا نزدیک بامداد هم چنان سراسر شهر پر از غوغا بود. درباره ی اردبیلی می نویسد: جوادخان حاجی خواجه لو که از سوی عین الدوله برای بازکردن راه باغمیشه فرستاده شده بود امشب از سختی کار جنگ در شهر ماندن نتوانسته با سواران خود گریخته به لشکرگاه آمد و مایه ی بیم و ترس دیگران گردید.

روز سه شنبه هنوز آفتاب در نیامده در بیروی پل آجی جنگ آغاز گردید. در این چند روزه که آوازه ی بازگشت سپاه ماکو افتاده هر روزه آگاهی تازه ای می رسید. ستارخان دسته ای را از سواران به آنا خاتون می فرستد که اگر سپاه ماکو به آن جا رسیده آگاه شوند و جلوگیری کنند و این سواران در پیرامون آنا خاتون می بودند که پیش از درآمدن آفتاب چهارصد تن کمابیش سواره را می بینند رو به آن جا می آیند. این است به جنگ برمی خیزند. از آن سوی رحیم خان و شجاع نظام با دسته هایی از سواره از دوچی به یاری سواران دولتی می رسند. از این سو نیز مجاهدان سرپل به یاری سواران آزادی می شتابند. تا پس از نیمروز جنگ سختی در میان می بود و از سنگر امیرخیز توپ هایی نیز انداخته شد.

منبع: متن از کتاب تاریخ مشروطه ایران- احمد کسروی- چاپ صدای

معاصر، تهران- ۱۳۷۸، صفحه ی ۷۱۰

دار زدن پتروس خان

چنان که گفته ایم از سال ۱۲۸۷ که در تبریز جنگ آغاز شد یک دسته از ارمنیان در میان مجاهدان و آزادی خواهان بودند و کسانی از آنان نیز از قفقاز آمدند و در جنگ ها دلیری ها از اینان دیده می شد. سپس که شورش گیلان برخاست و یفرم خان یکی از سردستگان گردید دسته ای نیز بر سر او گرد آمدند و دلیری های بسیار از خود نشان می دادند. اینان بودند که بیشتر به نام «فدایی» خوانده می شدند و بدانان کارهای یفرم خان را پیش می بردند. هر کسی نام «داشناکسیون» را شنیده، این دسته هوادار پیشرفت مشروطه در ایران می بود و در همه جا ارمنیان را به یاری جنبش برمی انگیخت، به ویژه پس از برخاستن یفرم خان و آن جایگاهی که او در میان آزادی خواهان پیدا کرد.

لیکن در جنگ های سال ۱۲۹۰ که در تبریز با صمدخان می رفت چنان که گفته ایم این جنگ را خود تبریزیان می کردند و از دیگران جز دسته کمی از گرجیان و قفقازیان نبودند از ارمنیان نیز تنها تبریزیان بودند و از کسان به نامی میان ایشان یکی پتروس خان بود که ما نیز نام او را در جایش برده ایم. این مرد از تهران به سرپرستی «اداره ثلاث» (اداره مالیات تریاک و باده و توتون) آمده بود و میان آزادی خواهان جایگاهی داشت و چون صمدخان دوباره بر سر تبریز آمد و جنگ درگرفت او نیز با دیگران همدستی نموده با یکدسته از ارمنیان از جنگ ها پا پس نگذاشت.

سپس چون صمدخان خود را به باسمنج کشید و در تبریز به آن می کوشیدند که سپاهی ساخته بر سر او روند و در تهران یفرم خان و دیگران نیز با این اندیشه همدستان بودند و پس از آن نیز داستان التیماتوم روس پیش آمد و در آغاز کار در تهران و همه شهرها مردم آن جوش و خروش را نشان می دادند و دسته های

دیموکرات و اعتدالی و دانشاکیون در تهران همگی اندیشه ایستادگی داشتند در این میان بود که در نتیجه گفت‌گوهایی میان تهران و تبریز بر این نهادند که دسته انبوه تری از ارمنیان با مجاهدان همدست باشند و از تهران پولی برای دربارست ایشان فرستادند. نیز دوما نامی به سردستگی آنان آمد که در تبریز قره بابا خوانده می‌شد و او یک دسته را نیک آراسته و آماده گردانید. با این همه اینان در جنگ با روس دست نداشتند و چند روز پیش از آن از شهر بیرون رفتند.

این از گفته‌ی آقای یکانیست که چون کار التیماتوم بالا گرفت و در تبریز بیم زد و خورد روز به روز بیشتر می‌گردید کمیته دانشاکیون نمایندگانی از دسته دیموکرات تبریز خواست که گفت‌گوهایی شود و کمیته دیموکرات مرا با کربلایی علی آقا حریری به نمایندگی فرستاد و ما چون رفتیم پنج تن از ارمنیان با ما به گفت‌گو نشستند که یکی از ایشان پتروس خان بود، و چون فراهم نشستیم و گفت‌گو از رفتار روسیان کردیم پتروس خان گفتار تندی راند و همه بر آن شدیم که اگر روسیان جنگ آغاز کنند ما نیز به جلوگیری برخیزیم و دست نندیم، و با این پیمان از آن جا برخاستیم. لیکن دو سه روز پیش از جنگ با روس بود که شنیدیم دوما همه‌ی دسته خود را برداشته و از شهر بیرون رفته است.

این کار ارمنیان از آن جا بود که در تهران یفرم خان گردن به التیماتوم روس نهاده و از اندیشه ایستادگی باز گشته بود و شاید انگیزه دیگری نیز داشت، هر چه هست در جنگ با روس ارمنیان را دستی نبود و جز از پتروس خان کس به نامی از ایشان در شهر نمانده بود. پتروس خان نیز تا آن جا که ما آگاهیم در آن جنگ دست نداشت و از این رو بود که به خود نترسیده پس از چیرگی روسیان نگریخت، بلکه چنان شنیده ایم نهان نیز نگشت، این بود صمدخان چون به شهر آمد و کارها را به دست گرفت می‌گویند بیگلربیگی او را نزد خود خواست و با او گفت‌گوی اداره ثلاث را کرد و نوید داد که دوباره آن اداره باز شود. با این همه پس از دو سه روز ناگهان او را گرفته به روسیان سپرد، شاید روسیان او را خواسته بودند، و این پیدا است

که میلر و همکاران او به زنده ماندن یک مرد آزادی خواه دلیری هم چون او خرسندی ندادندی.

ما از سرگذشت او در باغ شمال آگاهی نمی داریم و این نمی دانیم ازو چه پرسیدند و برو چه گناهی گرفتند. این شنیده ایم که چون رأی داوران را درباره ی کشتن او می خواندند پتروس خان هم چنان آرام و خونسردی نمود و هیچ ترسی به خود راه نداد. سپس چون کشیشی خواندند که سفارش های (وصیت ها) او را نویسد کشیش دستش می لرزید پتروس خان هی به او زده گفت: «آقا مرا می کشند و شما دستتان می لرزد؟..» این گفته خامه را از دست او گرفت و خویشتن سفارش های خود را نوشت، و یکی از چیزهایی که سپرد این بود: «چون زخم بارور است هر فرزندی ازو زاید چه پسر و چه دختر نامش را «وریژ» (کینه جویی) گزارند». همه از دلیری و خونسردی او در شگفت شدند.

چون این کارها انجام گرفت روسیان او را به یک دسته قزاق سوار دادند و قزاقان او را پیاده به میان انداخته به کشتارگاه که پشت بام ارک بود روانه شدند. مستر تورنر می نویسد: کسانی که او را در این هنگام دیده بودند از دلیری و خویشتن داری او ستایش می سروندند.

چنان که گفتیم این روز شنبه بیست و نهم دی ماه بود که روز پیش محمد جعفر و دو همراهش را دار زده بودند و امروز می خواستند آنان را پایین آورده پتروس خان را به جای ایشان آویزند، و چون ارمنیان تا پیش از جنگ جانگیر تاریخ یولیوسی را پیروی کردند* و این روزها به نام سال نو جشن می داشتند تو گویی روسیان دانسته این روز را برگزیده بودند تا جشن آنان را به سوگواری آلاینند.

همیشه کسی را که دار زدندی یا کشتندی مردم به تماشا گرد آمدندی و چون باز گشتندی داستان ها آوردندی. امروز مردم هر چه بیشتر گرد آمده و ارمنی و مسلمان

*- از روی تاریخ گریگوری این روز بیستم ژانویه بوده. ولی چون تاریخ یولیوسی دوازده روز دیرتر از آن بودی از روی این روز هشتم ژانویه شمرده می شده و اینست ارمنیان و روسیان را روز جشن بوده.

دسته دسته به تماشا ایستاده بودند. چنین می گویند: زن تیره روز پتروس خان نیز برای آخرین دیدار شوهر گردش در آن جا بوده. روسیان نیز امروز نگهبان بیشتر گمارده و فزون تر بیداری می نمودند.

پتروس خان هم چنان آرام ایستاده خود را نمی باخت، و چون هنگام کار رسید با پای خود بالای کرسی رفت. و چون ریسمان را به گردنش انداخته و کرسی را از زیر پایش کشیدند به هنگامی که چشم ها اشک ریزان به سوی او باز می بوده و کساتی تاب دیدن نیاورده باز می گشتند ناگهان داستان دیگری رخ داد، و آن این که ریسمان از سنگینی تن پتروس خان پاره شد و او به زمین افتاد و بی آن که خود را باخته باشد و یا توان از دست دهد به پا برخاست. از این پیش آمد غریب از مردم برخاست و همه امید داشتند که او را آزاد خواهند کرد و ولی سیاست تیره روس این چیزها را نمی فهمید و دژخیم با دستور افسران دوباره ریسمان را بست و دوباره پتروس خان را به بالای کرسی خواند. مرد غیرتمند دوباره با پای خود از پله ها بالا رفت. همه از این توانایی و نترسی او در شگفت شدند و همه را به مردانگی و غیرتمندی او دل سوخت. مردم به حالی افتادند که نتوان ستود. ببینید زن تیره روزش چه حالی داشته است. همانا آتش این سوزش های تبریز بود که دامن نیکلا و خاندانش را گرفت و بدانسان خاکسترش گردانید.

مستر تورنر می نویسد: دوبار ریسمان گسیخت و هر دو بار آن را بستند و باز به گردن پتروس خان انداختند. می نویسد: یک افسر جوان روسی که در آن نزدیکی ایستاده بود خودداری نتوانسته گفت: «این رنجی که می بایست کشد کشید و در هر کشوری چنین کسی را آزاد سازند». ولی روسیان گوش ندادند و او را بر سر این دلسوزی که نموده بود گوشمالی دادند. می نویسد: همان شب سالدات های روس سرود خوانان و هوراکشان کوچه های ارمنستان را گردیدند و این از بهر آن کردن که همه ارمنیان را بهراسانند.

این بود سرگذشت دلگداز پتروس خان. اما داستانش: او یکی از ارمنیان مجونبار* بود و خانواده اش به نام ملک اندریاسیان شناخته می شد. ولی در شورش های مشروطه چون در رشت بوده در آن جا به آزادی خواهان پیوسته و یکی از یاران یفرم خان گردیده بود که در جنگ های قزوین و پیرامون تهران پا در میان داشت. سپس چون جنگ ها فرو نشست و یفرم خان رئیس شهربانی تهران گردید و در همه جا «اداره ثلاث» بر پا می شد او را نیز به تبریز فرستادند و چنان که گفتیم در آن جا اداره ثلاث را برپا کرد. من او را ندیده بودم و چون این گونه مجاهدان ارمنی و گرجی را کمتر با نام یاد کردندی نامش را نیز نشنیده بودم. لیکن چون داستان دار کشیدنش پیش آمد و بدین سان غیرتمندی و مردانگی از او نمودار گردید و تا دیری در همه جا گفت گو می رفت در آن زمان او را شناختم و بر آن شدم حالش را جستجو کنیم. مرد تناور و بالا بلند و خوشرویی بوده و بر دلیریش نیز همین سرگذشت که نگاشتیم بهترین گواهد است.

درباره ی سفارش او و این که فرزندش را «ویرژ» نامند این اندازه آگاهی می دارم که دختری از زنش پدید آمد و او را به همان نام خواندند ولی از سرگذشت او و مادرش دیگر آگاهی پیدا نکرده ام. هر چه هست نام این جوانمرد دلیر همیشه در تاریخ ایران خواهد ماند، و این به گردن همه ایرانیانست که کینه او و صد مانند او را از آن بد نهادانی که این روزهای خونین را برای تبریز پیش آورده بودند بازجویند.....

....پتروس خان را که بدانسان کشتند خانه اش را نیز تاراج کردند و سپس برانداختند.

منبع: تاریخ هیجده ساله ی آذربایجان، بازمانده ی تاریخ مشروطه ی ایران، احمد کسروی،

انتشارات سپهر تهران، چاپ دهم، ۱۳۷۱

* - یک دیه ارمنی نشین در چند فرسنگی تبریز است.



پ ۲۶۲. این بیکره نشان می‌دهد یگدسته از فداییان ارمنی را (این بیکره در سال ۱۲۹۰ برداشته شده و آن‌که در کنار، سرپا ایستاده پتروس خان است که آن‌سال به تبریز آمده بود).



1- 1908 ۱۹۰۸

۶۰ - یگدسته از فداییان ارمنی
(این بیکره در سال ۱۲۸۷ در سلیمان برداشته شده)



پ ۲۴. این پیکره نشان می‌دهد یغرم‌خان و کری‌خان را با دو تن دیگر از سردستانان فدائیان ارمنی.

منبع: عکس ها از کتاب تاریخ مشروطه ایران و آذربایجان- احمد کسروی،

چاپ صدای معاصر، تهران- ۱۳۷۸

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵